

متن پرسش

سلام علیکم: استاد عزیز، با بررسی در کتاب خویشتن پنهان و آشتی با خدا یک نکته ای به نظرم رسیده مبنی بر اینکه انسان شناسی دینی در بررسی عوامل اضطراب و تلاطم و بی‌ماوایی بشر با آن مفاهیم انسان شناسی ذیل مباحث آنتروپولوژی متفاوته دقیقاً توجه به همان خویشتن پنهان و من انسان است که چگونه می‌تواند با تدبیر در اشارات قرآن و شریعت در بستر عالم قدس و ملکوت حاضر شود و حتی به تعبیر حضرت رضا (ع) در یابد که قیامت حاضر و مهیاست. به عقیده ام جهان بینی توحیدی، ساحات مختلف انسان را به مثابه قطب نماهای متخلفی می‌داند که انسان اگر با اصیل‌ترین وجه بودن و هستی یعنی همان نفس ناطقه و روح مجرد و من اصیل مانوس گردد و الفت یابد و به تعبیری تمام قطب نماهای وجودی اش را در راستای همان اصیل‌ترین بودن و در جهت دستیابی به گوهر عبودیت و نفی انانیت در برابر رب العالمین تنظیم کند، به آن مقام بهترین آفریده و انسانیت می‌رسد. ولی گویی در انسان شناسی ویژه با محوریت انسان شناسی مدرنیته و اومانیزم، انسان ویژه در آن ساحات پایین وجودی اش، قطب هستی و مرکز متعالی تمام عوالم است و گویی بنده بودن و چیدن مناسبات در راستای عالم قدس از بین رفته و به همین خاطر است که به عقیده ام با بن بست‌هایی روبرو شده و حتی در شناخت روان و جسم بشر هم درگیر انحرافات و تلاطماتی شدند. نمی‌دانم تا چه حد برداشتم درست بوده اما واقعاً دو کتاب فوق از حضرتعالی تونست در درک بهتر خود اصیل و واقعی و شکستن دیوارهایی کمک کند و در انسان شناسی غرب هم افقی رو برام باز کنه. ان شاء الله که این افق واقعاً ایجاد شده باشه؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حقیقتاً همین‌طور است که در نگاه آنتروپولیکال ما با انسانی روبه‌رو هستیم که در جهان هستی به هیچ اصلی متصل نیست و پذیرفته است همچنان سرگردان بماند و معنایی برای زندگی ماورای چنین سرگردانی نمی‌شناسد و به همین جهت عملاً گرفتار نیهیلیسم می‌شود با این‌که جانش نسبت به این حالت، ناراحت و نگران است. موفق باشید